

تحلیل پیچش های معنایی در تاریخ بیهقی مطالعه موردی: روایت بردار کردن حسنک وزیر

محمد مجوزی*

چکیده

قید و بندهای جامعه استبدادی زمان بیهقی در متن تاریخی او به صورت پیچش ها و تناقضات معنایی آشکار می شود که متن را سرشار از مقاصد ناگفته و گفته های کنایی می سازد. دریافتن معنای حقیقی متن تاریخ بیهقی بدون تحلیل این پیچش های معنایی امکان پذیر نمی باشد. فرض اصلی این پژوهش این است که در متن تاریخ بیهقی، تداخل و جانشین شدن مفهوم قضا و قدر به جای شخصیت های تاریخی و تداخل و جانشین شدن شخصیت های تاریخی فرعی به جای عوامل حقیقی حوادث تاریخی، سبب پیچیده و کنایی شدن متن در قالب پیچش های معنایی و روایی می گردد و معنای حقیقی متن با تحلیل پیچش های معنایی در ارتباط با تمامی اجزای متن از اشعار، عبارات کنایی و تمثیل های داستانی آشکار می گردد. برای اثبات فرضیه به تحلیل پیچش های معنایی در قسمتی از متن تاریخ بیهقی (روایت بردار کردن حسنک وزیر) می پردازیم.

واژه های کلیدی: تاریخ بیهقی، پیچش معنایی، تحلیل معنایی، تحلیل روایی، متن

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

در تاریخ بیهقی به دلیل شرایط استبدادی و قید و بند های جامعه سیاست زده و نا امن، زبان متن رو به سوی ابهام و پیچیدگی دارد. این پیچیدگی در قالب پیچیدگی های معنایی و روایی آشکار می شود. پیچیدگی و ابهام در تاریخ بیهقی از آنرو صورت می گیرد که بیهقی از سویی تاریخ نگاری است که سعی در بیان حقایق دارد و از سویی از بیان مستقیم این حقایق، احساس خطر می کند، بنابراین زبان او رو به سوی پیچیدگی و ابهام می برد. شناخت پیچیدگی های معنایی در متن تاریخ بیهقی در بُعدی گسترده تر، شناخت پیچیدگی موجود در فرهنگ ایرانی است، پیچیدگی های برخاسته از فرهنگ استبدادی که اهالی این فرهنگ را به ناچار به سخن گفتن و نوشتن در چارچوب استبدادی خویش می کند. استبداد موجود در فرهنگ در زبان و متون ادبی و تاریخی نیز راه یافته است. تاریخ بیهقی یکی از این متونی است که گرفتار خود سانسوری و کنایی سخن گفتن است از این رو دریافتن معنای حقیقی آنچه بیهقی خواستار گفتن آن است مشکل می شود، این امر سبب می شود که برای دریافتن معنای حقیقی متن به تحلیل پیچش های معنایی موجود در متن روی بیاوریم. مریلین والدمن با استفاده از «نظریه کنش گفتاری-Speech act theory» در کتاب «زمانه و زندگی بیهقی» به معرفی و تحلیل تاریخ بیهقی در بستر تاریخ نگاری اسلامی - ایرانی پرداخته است. به نظر ایشان جملات در تاریخ بیهقی، دارای بار معنایی پنهان و پوشیده ای هستند که با دقت در ارتباط با سایر اجزای متن آشکار می شود. از این رو بسیاری از نکات مبهم حقایق تاریخی را می توان در روایات تمثیلی، اشعار و کنایات دریافت (والدمن، ۱۳۷۵: ۵-۳۱۰). به نظر عباس میلانی برای مطالعه بهتر تاریخ بیهقی باید بیشتر به نکاتی که به صورت کنایی و پوشیده در تاریخ بیهقی مطرح می شوند توجه کرد (میلانی، ۱۳۸۳: ۳۲). دکتر محمدی بنه گزی، بیشتر به کارکردهای نثر تاریخ بیهقی، تاکید می ورزند و در کتاب بنیان های استوار ادب فارسی، در کنار تحلیل زبانی به تحلیل معنایی تاریخ بیهقی نیز پرداخته اند و به بسیاری از مقاصد متنی ناگفته در تاریخ بیهقی اشاره نموده اند (محمدی، ۱۳۸۴: ۵-۳۱۵). در تمامی این پژوهش ها اشاره ای به چگونگی آشکار شدن تناقض های معنایی در متن تاریخ بیهقی و شیوه تحلیل آنها به صورت کامل نشده است. فرض اصلی این پژوهش بر این است که در متن تاریخ بیهقی، تداخل و جانشینی میان قضا و قدر و شخصیت های تاریخی به عنوان عاملان حوادث تاریخی، سبب پیچیده و کنایی شدن متن در قالب پیچش های معنایی و روایی می گردد و معنای

حقیقی متن با تحلیل پیچش های معنایی در ارتباط با تمامی اجزای متن از اشعار، عبارات کنایی و تمثیل های داستانی آشکار می گردد. در این پژوهش به عنوان نمونه به تحلیل پیچش های معنایی در روایت تاریخی بر دار کردن حسنگ وزیر می پردازیم.

شیوه تاریخ نگاری بیهقی:

دیدگاه بیهقی نسبت به تاریخ نگاری و حقایق تاریخی را در آنچه پیرامون شیوه تاریخ نگاری اش در تاریخ بیهقی بیان کرده است می توان دریافت. بیهقی با بیان دیدگاه ویژه خود درباره تاریخ نگاری تفاوت خود را با دیگر تاریخنگاران درباری بیان می کند. بیهقی در تاریخی که می نگارد در پی بیان تاریخ حکمرانان، چابلوسی و پنهان کردن زشتی های آنان در قالب نوشته های دروغین نیست.

«و تاریخها دیده ام بسیار که پیش از من کرده اند پادشاهان گذشته را خدمتکاران ایشان که اندران زیادت و نقصان کرده اند و بدان آرایش آن خواسته اند...» (بیهقی: ۱۶۲)

«غرض من نه آنست که مردم این عصر را باز نمایم حال سلطان مسعود انارالله برهانه که او را دیده اند و از بزرگی و شجاعت و تفرد وی در همه ادوات سیاست و ریاست واقف گشته. اما غرض من آنست که تاریخ پایه بی بنویسم و بنایی بزرگ فراشته گردانم چنانکه ذکر آن تا آخر روزگار باقی ماند و توفیق اتمام آن از حضرت صمدیت خواهم.» (بیهقی: ۱۴۹)

بیهقی شیوه تاریخ نگاری خود را بر پایه علم حدیث اسلامی می نویسد و از نظر وی تاریخ نگاری با آنچه دیگران به عنوان تاریخ می نویسند متفاوت است. تاریخ نویسانی که به جای بیان حقیقت به افسانه سرایی و دروغ گویی می پردازند. در شیوه تاریخ نگاری بیهقی به خردمندانه بودن و عاقلانه بودن سیر تاریخ نگاری تاکید بسیاری می شود، اینکه هر حادثه ای که در تاریخ بیان می شود با ذکر منبع مطمئن باشد. ریز بینی و دقت در جزئیات در میان دیگر تاریخ نگاران پیش و حتی پس از او کمتر دیده می شود و اغلب ایشان بیشتر به ذکر حوادث خیالی پرداخته اند. خردمندانه بودن سیر تاریخ نویسی بیهقی سبب باور پذیری آن برای خوانندگان این اثر تاریخی شده است. بیهقی به خوانندگان تاریخش اهمیت می دهد و در پی آن است که هر آنچه می نویسد قابل فهم و حقیقت باشد.

«...و اخبار گذشته را دو قسم گویند که آن را سه دیگر نشانند: یا از کسی نباید شنید و یا از کتابی نباید خواند و شرط آن است که گوینده باید ثقه و راستگوی باشد و نیز خرد گواهی دهد که آن خبر درست است و نصرت دهد کلام خدا آنرا، که گفته اند « لا تصدقن فی الاخبار ما لا یتقیم فیہ الرأی » و کتاب همچنان است، که هر چه خوانده آید از اخبار که خرد آنرا رد نکند، شنونده آنرا باور داد و خردمندان آنرا بشنوند و فرا ستانند. و بیشتر مردم عامه آنند که باطل ممتنع را دوست تر دارند چون اخبار دیو و پری و غول بیابان و کوه و دریا که احمقی هنگامه سازد و گروهی همچونو گرد آیند و وی گوید در فلان دریا جزیره یی دیدم و پانصد تن جایی فرود آمدیم در آن جزیره و نان پختیم و دیگ ها نهادیم، چون آتش تیز شد و تپش بدان زمین رسید، از جای برفت، نگاه کردیم، ماهی بود، و ... و آن کسان که سخن راست خواهند تا باور دارند، ایشان را از دانایان شمرند، و سخت اندک است عدد ایشان و ایشان نیکو فراستانند و سخن زشت را بیانازند... و من که این تاریخ پیش گرفته ام التزام این قدر بکرده ام تا آنچه نویسم یا از معاینه من است یا از سماع درست از مردی ثقه ... و این دراز از آن دادم تا مقرر گردد که من درین تاریخ چون احتیاط می کنم ... مرا چاره نیست از تمام کردن این کتاب تا نام این بزرگان بدان زنده ماند و نیز از من یادگاری ماند که پس از ما این تاریخ بخوانند و مقرر گردد حال بزرگی این خاندان.» (بیهقی: ۱۰۹۹، ۱۱۰۰)

«در دیگر تواریخ چنین طول و عرض نیست که احوال را آسانتر گرفته اند و شمه یی بیش یاد نکرده اند، اما من چون این کار پیش گرفتم، میخواهم که داد این تاریخ بتمامی بدهم و گرد زوایا و خبایا برگردم تا هیچ چیز از احوال پوشیده نماند و اگر این کتاب دراز شود و خوانندگان را از خواندن ملامت افزاید، طمع دارم بفضل ایشان که مرا از مبرمان نشمرند که هیچ چیز نیست که بخواندن نیرزد که آخر هیچ حکایت از نکته ای که بکار آید خالی نباشد.» (بیهقی: ۱۰)

«و در تاریخی که میکنم سخنی نرانم که آن به تعصبی و تزیدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند: شرم باد این پیر را بلکه آن گویم که تا خوانندگان با من اندرین موافقت کنند و طعنی نزنند...» (بیهقی: ۲۲۶)

تقدیر و تناقض معنایی:

در قسمت هایی از متن، بیهقی به ما گوشزد می کند که تمام آنچه را که می نویسد عین حقیقت ندانیم و محدودیت های زمانی و محیطی او را نیز درک کنیم، این حالت بیشتر در روایت پایان کار سلطان مسعود پس از حمله به آمل و شکست از سلجوقیان بیشتر آشکار می شود. (میلانی، ۱۳۸۳: ۳۲)

گرچه بیهقی به بیان حقیقت در تاریخی که می نگارد تاکید می ورزد ولی عواملی وجود دارد که بر این حقیقت گویی او پرده ای از ابهام می اندازند. فضای ترس، دورویی، تقدیرباوری، عدم اعتماد و اطمینان بر سراسر تاریخ بیهقی سایه افکنده است. این فضای مسموم هم در اعمال و گفته های شخصیت های تاریخی و هم در شیوه تاریخ نگاری مشخص است، از آنرو که بیهقی تاریخ روزگار خود را می نگارد بنابراین او خود نیز یکی از شخصیت های تاریخی محسوب می شود که فضای زمانه بر اعمال و رفتار او تاثیر گذار است (اچ کار، ۱۳۵۱: ۵۳). این فضا در نامه ای که حشم تگیناباد پس از به زندان افکندن امیر محمد به سلطان مسعود می نویسند و سایر قسمت های تاریخ بیهقی به خوبی آشکار است:

«و چون در ازل رفته بود که مدتی بر سر مُلک غزنین و خراسان و هندوستان نشیند و آن تخت بیاراست و آنروز مستحق آن بود و ناچار فرمانها داد در هر بابی، چنانکه پادشاهان دهند و حاضرانی که بودند از هر دستی، برتر و فروتر، آن فرمان ها را بطاعت و انقیاد پیش رفتند و شروط فرمانبرداری اندر آن نگاه داشتند. چون مدّت وی سپری شد و خدای عز و جل، شاخ بزرگ را از اصل مُلک که ولی عهد بحقیقت بود به بندگان ارزانی داشت و سایه بر مملکت افکند که خلیفت بود و خلیفت خلیفت مصطفی، علیه السلام، امروز ناچار سوی حق شتافتند و طاعت او را فریضه تر داشتند.» (بیهقی: ۴)

«سزد از نظر و عاطفت خداوند عالم، سلطان بزرگ، ادام الله سلطانه، که آنچه باوّل رفت از بندگان تجاوز فرماید که اگر در آن وقت سکون را کاری پیوستند و اختیار کردند و اندر آن فرمانی از آن خداوند ماضی، رضی الله عنه، نگاه داشتند؛ اکنون که خداوندی حق تر پیدا آمد و فرمان وی رسید، آنچه از شرایط بندگی و فرمانبرداری واجب کرد، بتمامی بجا آوردند و منتظر جواب این خدمت اند که بزودی باز رسد که در باب امیر ابو احمد و دیگر ابواب چه باید کرد تا بر حسب آن کار کنند.» (بیهقی: ۴، ۵)

در سخنان سلطان مسعود درباره چگونگی رسیدن به حکومت: «اگر شنوده آمدی و خلیفت ما بودی و آنچه خواسته بودیم در وقت بفرستادی، ما با وی بهیچ حال مضایقت نکردیمی و کسانی را که رای واجب کردی از اعیان و مقدمان لشکر بخواندیمی و قصد بغداد کردیمی تا مملکت مسلمانان زیر فرمان ما دو برادر بودی، اما برادر راه رشد خویش بندید و پنداشت که مگر تدبیر ما بندگان تقدیر آفریدگار برابر بود.» (بیهقی: ۸)

تاثیر اندیشه تقدیر گرایی و شرایط زمانه در شیوه تاریخ نگاری بیهقی به این صورت است که او اعمال شخصیت های تاریخی را تحت تاثیر تقدیر و قضای الهی می داند، در نظر بیهقی کارها به دست شخصیت ها رفته است و این با انجام دادن متفاوت است در نظر بیهقی شخصیت ها هیچ اراده ای در عملی که انجام می دهند ندارند از آنرو که در قضا و قدر الهی همه چیز از پیش مشخص بوده است، میان این کارها بر دست اشخاص یا تقدیر رفتن نیز در تاریخ بیهقی تناقض ایجاد می شود (محمدی، ۱۳۸۴: ۳۶).

«اکنون پیش گرفتم، آنچه امیر مسعود، رضی الله عنه، کرد و بر دست وی برفت از کارها در آن مدت که پدرش امیر محمود گذشته شد و برادرش امیر محمد بغزنین آمد و بر تخت ملک نشست تا آنگاه که او را بتگیناباد فرو گرفتند...» (بیهقی: ۱۰)

بیهقی گاهی به ناچار و یا از سر علاقه، نکاتی را بیان می کند که چاپلوسی در آنها آشکار است و میان تاریخ بر راه راست و این سخنانش تناقض ایجاد می شود.

«... و امیر اشارت کرد تا همگان را بنشانند دورتر، و پس سخن بگشاد و چون این پادشاه در سخن آمدی، جهانیان بایستی که در نظاره بودندی که در پاشیدی و شکر شکستی و بیاید در این تاریخ سخنان وی، چه پادشاهان، قال الله عز و جل و قوله الحق و زاده بسطه فی العلم و الجسم والله یوتی ملکه من یشاء» (بیهقی: ۱۷).

تاریخ بیهقی متنی ادبی و تاریخی:

علاوه بر شرایط سیاسی استبدادی که سبب مبهم شدن زبان بیهقی شده است، ویژگی ادبی بودن متن تاریخ بیهقی نیز سبب شده است که رویه های معنایی و ناخود آگاه متنی آن افزایش یابد. متون تاریخی بیشتر متونی

گزارشی، استدلالی و تعلیلی هستند و معنا را به صورت مستقیم و استبدادی به خواننده منتقل می کنند، گر چه تاریخ بیهقی، متنی تاریخی است ولی بن مایه های ادبی در آن باعث می شود که خوانش آن همچون متنی گزارشی و تاریخی نباشد و تاریخ بیهقی با عنوانی صحیحی تر، متنی ادبی است که اطلاعات تاریخی را نیز در بر دارد و نشانه های این ادبیت را می توان در سراسر آن مشاهده کرد.

زبان ادبی از آنرو که به چیزی جز درون خود ارجاع نمی دهد، امکان برداشت های گوناگون معنایی را برای خوانندگان فراهم می سازد. دال های پراکنده در سراسر متن می تواند معنی گوناگونی را در ذهن خوانندگان مختلف تداعی کند. ضرب المثل مار گزیده از ریسمان سیاه و سپید می ترسد می تواند به خوبی بیان کننده این تداعی های گوناگون معنایی از یک دال خاص باشد. دال ریسمان علاوه بر مدلول آن که رشته به هم بافته نخ است می تواند تداعی های گوناگون نیز در ذهن مخاطبان مختلف داشته باشد، برای مار گزیده همین ریسمان معمولی تداعی کننده مار، گزش، ترس و درد بسیار است و برای کسی که سابقه خودکشی و یا دیدن صحنه به دار آویختن کسی را دارد ممکن است تداعی کننده مرگ، نیستی و یا معناهای گوناگون دیگر باشد. همانند این واژه در سراسر متن، دالهای گوناگون وجود دارد که در گفتگوی میان متن با خوانندگان مختلف هر خواننده معانی مورد نظر خود را از این دال های ثابت برداشت می کند^{۱۱} (ایگلتن، ۱۳۸۶: ۳۴).

از سویی تنها معانی را می توان به عنوان معنای حقیقی متن پذیرفت که وحدت، انسجام و روشنگری بیشتر متن را در بر داشته باشد. از این رو معانی که وحدت و انسجام متن را رو به تیرگی می برد را نمی توان معنای حقیقی متن دانست و با احترام می توان آن را تداعی های ذهن خواننده دانست که ممکن است به هر متنی ارجاع داده شود (مکاریک، ۱۳۸۴: ۳۲۱-۳۲۳)^{۱۷}.

تعاریف گوناگونی از ادبیات صورت گرفته است. نقطه مشترک در میان تمام این تعاریف پرداختن به ویژگی های متن ادبی و کاربرد معرفت شناختی ادبیات است. «ادبیات بیشتر نوعی معرفت است تا فن اقلع، معرفت تا حدودی ما را سرخوش می گرداند. زیرا افزایش آگاهی از برای ما خوش آیند است و این سرخوشی تا اندازه ای نیز به واسطه شیوه مسرت بخشی است که وسیله ابلاغ معرفت است. هر دو صفات راستین و سرزنده بودن تقلید طبیعت بشری در ایجاد لذت حاصل از اثر ادبی موثر است.» (دیچز، ۱۳۷۳: ۱۳۷). سامرست موام: «هدف هنر ایجاد لذت است بیشتر مردم قصه و داستان را برای این می خوانند که دیگر کاری دارند انجام بدهند. قصه

و داستان را برای اینکه لذت ببرند، می خوانند و همین کار را هم باید بکنند. ولی آدم های متفاوت در مطالعه خودشان به دنبال لذت های متفاوت می گردند، یکی از این لذت ها شناسایی است.» (موام، ۱۳۶۴: ۳۵۹)

برداشت افق های معنایی نوین در هر بار خوانش متن تاریخ بیهقی برخاسته از بار حقیقتی است که در متن وجود دارد نه تنها حقیقتی تاریخی به گونه حقایق گزارشهای تاریخی که حقیقتی انسانی، حقیقتی که تنها در درک بی واسطه زیستن انسان به دست می آید و درک این حقیقت تنها از پس برداشت های معنایی از متنی ادبی همچون تاریخ بیهقی بر می آید که به راستی سرنوشت انسان را بیان می کند. بنابراین بسیار سهل انگار خواهیم بود اگر تاریخ بیهقی را تنها گزارش دوره کوتاهی از تاریخ بدانیم از آنرو که خود متن به ما چیزی بیشتر از آن نشان می دهد. چیزی بیش از فواید تاریخی، چیزی همچون فایده ای انسانی. و اگر تنها خوانش ما در چارچوب درک تاریخ بیهقی همچون گزارشی تاریخی باشد بسیاری از قسمت های متن از نظرمان بیهوده و خارج از معنای یک گزارش تاریخی خواهد بود.

دکتر حمید عبداللهیان در کتاب «جنبه های ادبی در تاریخ بیهقی»، عاطفه، تخیل، زبان و اسلوب بیان و موسیقی و نظم بیان را جزو ویژگی های ادبی تاریخ بیهقی آورده است. «در تاریخ بیهقی دو شکل عاطفه را می توان یافت. الف) عاطفه در بعد شخصیت های داستان. این نوع عاطفه در این اثر مانند بیشتر داستان های قدیم فارسی بسیار محدود و کلیشه ای است، از جملات قالبی برای عاطفه شخصیت ها استفاده می کند. به عنوان مثال برای حالت خشم یک شخصیت خود، جمله ای در این حدود به کار می برد: «از جای بشد» و یا با تاکید بیشتری «نیک از جای بشد» و گاهی هم کنایه به کار می برد که یک گام بالاتر است «بر آسمان آب انداخت» و همچنین واکنش عاطفی «تبسم کرد، خندید، بخندید، شادمانه شد، سخت تازه بایستاد و خرم گشت.» ولی در مقابل وقتی که قلم به دست بیهقی است و واکنش عاطفی خود را بیان می کند، حالات عاطفی پیچیده تر و اندکی تکامل یافته تر می شود. در این موارد موسیقی کلمات و به مقدار کمی صور خیال به کمک انتقال احساس می آیند و نویسنده را در برانگیختن و انتقال احساسات یاری می دهند» (عبداللهیان، ۱۳۸۱: ۴۳)

« آواز دادند که سنگ دهید، هیچ کس دست به سنگ نمی کرد و همه زار زار می گریستند خاصه نشابوریان. پس مثنی رند را سیم دادند که سنگ زنند، و مرد خود مرده بود که جلادش رسن به گلو افکنده بود و خبه کرده. این است حسنک و روزگارش و گفتارش رحمه الله علیه این بود که گفתי دعای نشابوریان مرا بسازد و

نساخت، و... او رفت و این قوم که این مکر ساخته بودند نیز برفتند رحمه الله علیهم. و این افسانه ای است با بسیار عبرت. و این همه اسباب منازعت و مکاوحت از بهر حطام دنیا به یک سوی نهادند. احمق مردا که دل درین جهان بندد. که نعمتی دهد و زشت باز ستاند... چون از این فارغ شدند بوسهل و قوم از پای دار بازگشتند و حسنگ تنها ماند چنانکه تنها آمده بود از شکم مادر.» (بیهقی: ۲۳۵)

گسترده‌گی دایره معنایی کنایه سبب شده است که در تاریخ بیهقی، در میان صورخیال بیشتر از کنایه استفاده شود.

«و وی روی به خواجه کرد و گفت زندگانی خواجه بزرگ دراز باد، به روزگار سلطان محمود به فرمان وی در باب خواجه ژاژ می خاییدم که همه خطا بود، از فرمان برداری چه چاره، به ستم وزرات مرا دادند و نه جای من بود؛ به باب خواجه هیچ قصدی نکردم و کسان خواجه را نواخته داشتم» (بیهقی: ۲۳۲).

استفاده بیهقی از امثال، اشعار و روایت های تاریخی و تمثیلی که در موازات روایات تاریخی خویش می آورد و همچنین استفاده او از تخیلش برای بازسازی برخی از قسمت های روایت تاریخی به ادبی بودن متن تاریخ بیهقی افزوده است.

در این قسمت گرچه حکایت از قول عبد الرحمن قوال بیان می شود ولی با توجه به نشانه های متنی می توان این حدت را زد که بیهقی این قسمت را با کمک خیال خود آفریده است، از آنرو که در گفتگویی در میانه بیان حکایت تاریخی، شعری عربی آورده شده است:

«امیر، رضی الله عنه، بر آن پایه نشسته بود در راه، و ما میدیدم. چون نامه بخواند، سجده کرد، پس برخاست و بر قلعه رفت و از چشم ناپیدا شد. و قوم را بجمله آنجا رسانیدند و چند خدمتگار که فرمان بود از مردان. و حاجب بگتگین و آن قوم بازگشتند. من که عبد الرحمن فضولی ام، چنانکه زالان نیشابور گویند: مادر مرده و ده درم وام، آن دو تن را که بازوی امیر گرفته بودند دریافتم و پرسیدم که امیر آن سجده چرا کرد؟ ایشان گفتند: ترا با این حکایت چکار؟ چرا نخوانی آنکه شاعر گوید؟ و آن این است، شعر:

ایعود ایتها الخيام زماننا ام لا سبیل الیه بعد ذهابه^۷

گفتم: الحق روز این صوت هست، اما آن را استادم تا این نکته دیگر بشنوم و بروم.» (بیهقی: ۶۲)

دوری زمانه بیهقی از زمانه ما خود دلیل دیگری بر دور شدن زبان او از زبان طبیعی کنونی ما است. این نا آشنایی و ویژگی های باستانی در قالب کلمات و ساختار متفاوت جملات و متن نیز به تاریخ بیهقی، باری ادبی می بخشد. کلمات و ساختار نا آشنا و متفاوت با زبان کنونی ما به خوبی در این نمونه از متن تاریخ بیهقی آشکار است:

«و بر اثر این دیو سوار خیل‌تاش در رسید روز هشتم چاشتگاه فراخ و امیر مسعود در صفة سرای عدنانی نشسته بود با ندیمان. و حاجب قتلغ تگین بهشتی بر درگاه نشسته بود با دیگر حجاب و حشم و مرتبه داران. و خیل‌تاش در رسید، از اسب فرود آمد و شمشیر بر کشید و دَبُوس درکش گرفت^{vi} و اسب بگذاشت.» (بیهقی: ۱۷۵)

تحلیل متن:

در روایت تاریخی حسنگ، بیهقی ما را وارد متن می سازد و با پیچش های معنایی و معناهای دو گانه ای که می آفریند ما را ناچار می سازد تا دوباره باز گردیم، دوباره بخوانیم و در آنچه از معنای متن در ذهن داشته ایم دوباره بیندیشیم و معنای ذهنی مان را معنای قطعی ندانیم و با خواندن هر کلمه دوباره به دانسته های قبلی مان از متن باز گردیم و دانسته های پیشین متنی مان را اصلاح کنیم. روایت حسنگ از خودآگاه به ناخودآگاه و برعکس جریان دارد، میان حقیقت و پنهان شدن آن. بیهقی که وظیفه خود را در تاریخ نگاری بیان حقیقت می داند گاه به دلایل گوناگون این حقیقت را پنهان می سازد.

«فصلی خواهم نبشت در ابتدای این حال بر دار کردن این مرد و پس به شرح قصه شد.» (بیهقی: ۲۲۶)

در ابتدا همه چیز روایت آشکار می شود که آنچه در این قسمت متن می آید «ذکر بر دار کردن حسنگ وزیر» است و با گفتن «این مرد»، می فهمیم که بیهقی می خواهد قصه بر دار کردن حسنگ را بگوید که احترام و ارزش زیادی برای او قائل است. پس برای او آسان نخواهد بود که تنها به گزارش تاریخی بر دار کردن حسنگ

پردازد و از پیش مشخص است که این قصه ای است پر آب چشم و در ادامه اندوه بیهقی در کلمات جاری می شود.

«امروز که من این قصه آغاز می کنم در ذی الحجه سنه خمسين و اربعمائه در فرخ روزگار سلطان معظم ابو شجاع فرخ زاد ابن ناصر دین الله اطال الله بقاءه، از این قوم که من سخن خواهم راند یک دو تن زنده اند در گوشه ای افتاده و خواجه بوسهل چند سال است تا گذشته شده است و پاسخ آن که از وی برفت گرفتار، و ما را با آن کار نیست - هرچند مرا از وی بد آمد- بهیچ حال، چه عمر من به شست و پنج آمده و بر اثر وی می باید رفت. و در تاریخی که می کنم سخنی نرانم که آن به تعصبی و تزیدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند: شرم باد این پیر را، بلکه آن گویم که تا خوانندگان با من اندرین موافقت کنند و طعنی نزنند.»(بیهقی: ۲۲۶) بیهقی در این قسمت ما را متوجه می سازد که تنها به گفتن حقیقت تاریخی نمی پردازد و بیشتر در پی بیان حقیقت از نوعی دیگر است، حقیقتی که ریشه در زندگی انسان ها دارد، انسان هایی که در تاریخ قرار دارند و تاریخ را می سازند. و این حقیقت ای است که تنها ادبیات از عهدۀ گفتن آن بر می آید که تمام جنبه های زیستن انسان در هستی را در بر می گیرد. کاربرد «قصه» بیانگر همین نگاه ویژه بیهقی به تاریخ نگاری است. تاریخی که در نظر او جایی برای دریافتن حقیقت است، نه فقط حقیقت یک حادثۀ تاریخی، حقیقت انسانی تاریخ، حقیقتی که تنها در ادبیات و به زبان ادبی می تواند بیان شود.

در ادامه بیهقی با کاربرد القاب دهن پرکن و تعریف و تمجید ما را به روزگار خویش می برد، روزگاری که تمام حقیقت انسانی همین القاب بی معنی و پر طنطنه است و اگر کسی این القاب را نداشته باشد، کسی نیست، انسان نیست، هیچ نیست و این القاب باید باشد تا کسی وجود داشته باشد. و اگر کسی این القاب را نداشته باشد دیگران را به این القاب صدا می زند تا او نیز کسی باشد. و اگر دقت کنیم چیزهای دیگری نیز در می یابیم اینکه این القاب، عربی است، زبانی بیگانه که شاید مردم عامی زمانه آن را نفهمند و کاربرد این القاب همان احساس الویت و دور از دست بودن پادشاهان سایۀ خدا بر زمین و بزرگان را به عامه منتقل می کند و علاوه بر این در می یابیم که عربی مآبی نیز یکی از عادات نخبگان آن روزگار بوده است و چقدر روزگار او شبیه است به روزگار غریب ما.

و در جملات کوتاه بعدی حقایق بسیاری آشکار می شود. روایت را شروع می کند و در ابتدا به معرفی شخصیت های تاریخ - قصه - می پردازد، اولین شخصیت حسنگ است که سرنوشت او از پیش برای ما مشخص می شود و دیگرانی که بیهقی آنها را با عبارت «این قوم» می آورد و تنها یک نفر را با نام می آورد: «خواجه بوسهل زورنی» که چند سال است گذشته شده و در پاسخ آنچه از وی رفته است در آن دنیا گرفتار است. از سویی با بیان اینکه این عمل از او «رفته است» نشان از اعتقاد بیهقی به قضا و تقدیر نوشته شده است که اعتقاد عصر نیز بر همین اصل قرار دارد، بر تناقض میان جبر و اختیار. (محمدی، ۱۳۸۴: ۳۶)

شخصیت اصلی دیگر بوسهل است و اینکه در آن دنیا گرفتار است به خاطر عملی است که در این دنیا انجام داده و آن عمل زشتی بوده است، داستان بر دار کردن حسنگ است که بیهقی به او علاقه مند است بنابراین از دیدگاه بیهقی کسی که حسنگ را بر دار کرده است عمل زشتی انجام داده و به حتم در آن دنیا گرفتار است و آن کسی جز بوسهل نیست. بوسهلی که بیهقی که در سر سودای گفتن حقیقت را دارد نیز از او بدی دیده و نمی تواند این احساس ناخوشایند را پنهان کند. بیهقی از پیش دیدگاهش را نسبت به شخصیت ها مشخص ساخته است. خوب روایت، حسنگ است که توسط بد (بوسهل) بر دار می شود. بیهقی خود را نیز وارد روایت می سازد و در نظر ما به صورت پیرمردی پا بر لب گور و پخته زندگی جلوه گر می شود که می خواهد ثمره تمام تجربه های زیسته اش را در همین لحظه بازگو کند. و برآستی آنچه در این متن به نام تاریخ می خوانیم تاریخ است؟ به گمان من تنها نام حقیقت بر آن می توان گذاشت.

در ادامه بیهقی با گفتن «در تاریخی که می کنم سخنی نرانم که آن به تعصبی و تریدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند...»، ما را و آنچه از پیش در ذهن داشته ایم را به چالش می کشاند. در جملات قبل بوسهل را معرفی می کند و از آزردهی اش می گوید و در این جا داعیه گفتن حقیقت را در سر دارد و مگر می شود از کسی بد دید و حقیقت را گفت؟! و به گمان من بیهقی حقیقت را گفته است و آنجا که ناچار از پنهان کردن حقیقت بوده است، در متن سرنخی برای یافتن حقیقت می یابیم.

«این بوسهل مردی امامزاده و محتشم و فاضل و ادیب بود، اما شرارتی و زعارتی در طبع وی مؤکد شده - و لاتبدیل لخلق الله - و با آن شرارت دلسوزی نداشت و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم گرفتی و آن چاکر را لت زدی و فرو گرفتی، این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جستی و تضریب

کردی و المی بزرگ بدین چاکر رسانیدی وانگاه لاف زدی که فلان را من فرو گرفتم - و اگر کرد، دید و چشید - و خردمندان دانستندی که نه چنان است سری می جنبانیدندی و پوشیده خنده می زدندی که وی گزاف گوی است.» (بیهقی: ۲۲۷)

در این قسمت بیهقی به معرفی بیشتر بوسهل می پردازد، از شرارت و زعارت او که پس از خشم گرفتن پادشاهی جبار آشکار می شود و در ادامه در مقابل او بونصر را قرار می دهد: «جز استادم که وی را فرو نتوانست برد با آن همه حیلت که در باب وی ساخت. از آن در باب وی بکام نتوانست رسید که قضای ایزد با تضریبهای وی موافقت و مساعدت نکرد.» (همان)

بیهقی آرام آرام ما را وارد فضای پیچیده روایت خود می سازد و از به ثمر نرسیدن مکرهای بوسهل بر استادش می گوید و دلیل آن را به تقدیر نسبت می دهد و در ادامه تقدیر کنار می رود و حقیقت اصلی روایت آشکار می شود: «و دیگر که بو نصر مردی بود عاقبت نگر، در روزگار امیر محمود، رضی الله عنه بی آنکه مخدوم خود را خیانتی کرد، دل این سلطان مسعود را، رحمه الله علیه، نگاه داشت به همه چیزها، که دانست تخت ملک پس از پدر وی را خواهد بود.» (همان) بیهقی در حین معرفی شخصیت بوسهل و تقابل او با بونصر، ما را به ریشه حادثه آگاه می سازد، در روزگار امیر محمود و رقابت میان شاهزادگان بر سر ولایت عهدی. و با گفتن «این سلطان مسعود» او را نیز همچون آوردن مجرم به دادگاه، به عنوان یکی از شخصیت های تاریخی وارد روایت می سازد.

«و حال حسنک دیگر بود، که بر هوای امیر محمد و نگاهداشت دل و فرمان امیر محمود این خداوند زاده را بیازرد و چیزها کرد و گفت که اکفاء آن را احتمال نکنند تا پادشاه چه رسد، همچنان که جعفر برمکی و این طبقه وزیری کردند بروزگار هارون الرشید و عاقبت کار ایشان همان بود که از آن این وزیر آمد. و چاکران و بندگان را زبان نگاه باید داشت با خداوندان، که محال است روباهان را با شیران چخیدن.» (همان)

تقابل پیشین میان حسنک و بوسهل به صورت تقابل میان سلطان مسعود و حسنک آشکار می شود و با توجه به ابتدای روایت (معرفی بوسهل) تمامی حقیقت ماجرا با جایگزینی شخصیت ها در نقش های کلیشه های ارائه شده توسط بیهقی آشکار می شود. بوسهل شرارت و زعارت می کند ولی آنکه بر چاکری خشم گرفتی و او را

لت زدی و فرو گرفتی، پادشاه جبار است که در اینجا سلطان مسعود است و آن چاکر فرو گرفته شده حسنگ است. از سویی بر ما روشن می شود که حسنگ برای نگاه داشت دل و فرمان سلطان محمود چاره ای جز این نداشته است که امیر مسعود سخت بگیرد و اگر آزاری به امیر مسعود رسیده است گناه آن بر گردن کس دیگری جز حسنگ بوده است. و در ادامه با اشاره کوتاه به روایت برمکیان و تمثیل آورده شده، بر حقیقت پیشین تاکید می شود، اینکه حسنگ، توسط سلطان مسعود، به انتقام آنچه به دستور دیگری انجام داده است، همراه با شرارت و لاف و گزاف بوسهل به بی گناهی کشته شده است.

به صورت کلی می توان گفت که بیهقی در روایت بر دار کردن حسنگ وزیر ابتدا حقیقت را در دو روایت کلی بیان می کند، ۱- در معرفی بوسهل ۲- در تقابل ایجاد شده میان پدریان و پسران، و در ادامه همین روایت های کلی را گسترش و به هم پیوند می دهد. این عمل به گونه ای است که این روایت ها در قسمت هایی از متن با یکدیگر هم پوشانی پیدا می کنند. به گونه ای که میان نقش انتقام گیرنده مسعود از حسنگ و نقش بوسهل تضریب کننده لاف و گزاف گوی، تداخل ایجاد می شود به گونه ای که به نظر می رسد عامل کشتن حسنگ، بوسهل است در حالی که عامل حقیقی، سلطان مسعود است و تقابل میان حسنگ و مسعود به صورت تقابل میان بوسهل و حسنگ رخ می نماید. نقش بوسهل به عنوان گشنده حسنگ قرار می گیرد و از سویی تناقض های ایجاد شده به دلیل این دو بینی و تداخل، دوباره به کار روشن کردن حقیقت حادثه می آید.

حقیقت روایت تاریخی حسنگ وزیر که انتقام گیری سلطان مسعود از حسنگ و کشتن اوست در میان دو روایت کلی ایجاد می شود. نیمی اش میان تقابل ایجاد شده میان پدریان و پسران و نیم دیگرش در روایتی که در معرفی بوسهل در ابتدای روایت آورده می شود که پادشاهی بزرگ بر چاکری خشم می گیرد و آن چاکر را لت زدی و فرو گرفتی، بوسهل از کرانه بجستی و تضریب کردی و المی بزرگ بدان چاکر رساندی و لاف و گزاف زدی... .

حسنگ توسط سلطان مسعود و به انتقام پیشینه تقابلی که میان پدریان و پسران در گرفته است کشته می شود و بوسهل در این میان نقش مشورت دهنده، شتاب دهنده حادثه، دو به هم زن و لاف و گزاف گوی را دارد. نقش بوسهل پیوند دهنده حلقه های کوچک روایی به یکدیگر در راستای روایت اصلی است. و هر دو روایت کلی، بیان کننده یک روایت اصلی هستند که حلقه های روایی جزئی و فرعی در آن قرار می گیرد و آن

روایت اصلی، کشته شدن حسنگ توسط مسعود به دلیل انتقام گیری کینه پیشین ایجاد شده در تقابل میان پدریان و پسران همراه با شرارت و تخریب و لاف همیشگی بوسهل است. و برآستی در این روزگار قرمطی بودن بهانه کاملی بوده است برای از بین بردن دشمنان و انتقام گیری ها و همگان خود را بر لبه تیغ این اتهام ترسان می دیده اند.

پنهان کردن و آشکار کردن حقایق در سراسر روایت در قالبی مشخص ادامه می یابد و همچنان که حقایق تاریخی در حال بیان شدن هستند، عواملی سبب تناقض و پیچیدگی بر سر درک معنای متن می شود. عوامل ایجاد کننده و تحلیل کننده پیش معنایی را بیشتر باید در شیوه روایت و اندیشه تقدیر گرایانه در تاریخ بیهقی جست از آنرو که تقدیر همان گونه که سبب تناقض در میان دریافتن علت حقیقی حادثه است در ارتباط با سایر اجزای متن به کار آشکار شدن حقیقت پنهان شده می آید، همچنین اشعار، کنایه ها، روایت های تمثیلی نیز همین کاربرد را دارند. در روایت های تمثیلی از آنرو که شخصیت ها مربوط به زمان دیگری هستند، اعتقاد به تقدیر کمتر رخ می نماید. به طور مثال با جانشینی روایت های تاریخی زید، جعفر برمکی، ابن بقیه در قالب روایی روایت بردار کردن حسنگ وزیر، مضمون یکسان تمامی این روایت ها آشکار می شود. مضمون یکسان «کشته شدن مظلوم و بی گناه» که ذهن ایرانی با آن پیوندی ناخودآگاه دارد. مضمونی که از اسطوره تا تاریخ و مفاهیم دینی و مذهبی ما گسترش یافته است.

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

نتیجه گیری

ساختار ویژه تاریخ بیهقی که از سویی به دلیل حرف های ناکفته و پوشیده گفته و از سوی دگر به دلیل ویژگی های ادبی، امکان برداشت های معنایی گوناگون در گفتگو با مخاطبان نشان می دهد سبب می شود که برای دریافتن معنای حقیقی متن به تحلیل پیچش های معنایی متن تاریخ بیهقی پردازیم. معنای حقیقی تاریخ بیهقی را می توان در بستر تحلیلی روایی و معنایی در ارتباط تمام اجزای متن از کلمه، جملات، اشعار، کنایات و روایات تمثیلی و کلیت متن به دست می آید. در تاریخ بیهقی کاربرد مفاهیم تقدیر گرایانه و تداخل و جانیشینی که میان قضای رفته الهی و شخصیت های تاریخی به عنوان عامل و دلیل حقیقی حوادث تاریخی صورت می گیرد و جانیشینی شخصیت های فرعی به جای عاملان حقیقی تاریخی سبب به وجود آمدن تناقض و پیچش های معنایی در متن می گردد. به عنوان نمونه در روایت تاریخی حسنک وزیر، با تحلیل پیچش های معنایی در بستر تحلیل معنایی و روایی متن در ارتباط اجزاء و کلیت متن با یکدیگر، علاوه بر آشکار شدن حقایق تاریخی، تداخل و جانیشینی مفاهیم تقدیرگرایانه به جای شخصیت های تاریخی و شخصیت فرعی بوسهل به جای سلطان مسعود به عنوان عامل حقیقی بردار کردن حسنک آشکار می گردد.

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

پیوست

۱۳۹۱ دی ۶

- ⁱ - راست مشمار از خبرها آنچه به رأی (به خرد) درست نیاید.
- ⁱⁱ - بقره، آیه ۲۴۷: و بفزود او را فراخی اندر دانش و تن و خدای بدهد پادشاهی آن را که خواهد.
- ⁱⁱⁱ - برای مطالعه بیشتر ر. ک: (مکاریک، ۱۳۸۴: ، ۲۰۸، ۲۳۵، ۲۷۱-۲۷۶، ۱۲۷، ۱۲۰، احمدی، ۱۳۸۰: ۶۸-۶۹، ۲۳۱، ۶۳۷؛ سلدن، ۱۳۷۷: ۱۴۵، ۲۲۷-۲۳۱؛ شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۸۶)
- ^{iv} - برای مطالعه بیشتر ر. ک: (پالمر، ۱۳۷۷: ۱۳۴)
- ^v - ای خیمه ها آیا روزگار (بخت و دولت) ما باز می گردد یا پس از رفتن و سپری شدن هیچ راهی به سوی آن نیست.
- ^{vi} - دیوس در کش گرفت. معنی جمله: گرز آهنی را در زیر بغل نهاد.

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۸۰). ساختار و تاویل متن. تهران: مرکز.
- اچ کار، ای (۱۳۵۱). تاریخ چیست؟. ترجمه حسن کامشاد، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۱). تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، جلد ۱-۳، چاپ هشتم، تهران: مهتاب.
- پالمر، ریچارد (۱۳۷۷). علم هرمنوتیک. ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.
- دیچز، دیوید (۱۳۷۳). شیوه های نقد ادبی، امیر صدقیانی و دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ چهارم، تهران: علمی.
- سلدن، رامان (۱۳۷۷). راهنمای نظریه ادبی معاصر. ترجمه عباس مخبر. تهران: طرح نو.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۸). نقد ادبی. تهران: فردوس.
- عبدالهیان، حمید (۱۳۸۱). جنبه های ادبی در تاریخ بیهقی. اراک: دانشگاه اراک.
- مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۴). دانش نامه نظریه های ادبی معاصر. ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه.
- محمدی، عباسقلی (۱۳۸۴). بنیان های استوار ادب فارسی: تحقیقی در کارکردهای نثر فارسی - تحلیلی از قصه ابو علی حسنک وزیر. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- موام، سامرست (۱۳۵۶). درباره رمان و داستان کوتاه. ترجمه کاوه دهگان، چاپ سوم، تهران: کتابهای جیبی.
- میلانی، عباس (۱۳۸۳). تجدد و تجدد ستیزی در ایران، چاپ پنجم، تهران: انتشارات آتیه.
- والدمن، مریلین (۱۳۷۵). زمانه و زندگی و کارنامه بیهقی. ترجمه: منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران: تاریخ ایران.
- ایگلتون، تری (۱۳۸۶). پیش درآمدی بر نظریه ادبی، ترجمه عباس مخبر، چاپ چهارم، تهران: مرکز.